

## تاریخ فلسفه

### اخلاق افلاطون 08

### نوشته دکتر آرتور هولمز از کالج ویتون

بنابراین، امروز بعد از ظهر را با این بحث روح سه‌گانه شروع می‌کنیم. سه‌گانه به معنای سه بخش است که برای افلاطون کاملاً دقیق نیست. فکر می‌کنم او هیچ‌جا سه بخش را به کار نبرده است.

او می‌گوید سه عنصر. سه عنصر. به نظر من، این سه عنصر سه کارکرد دارند.

شاید سه سطح از عملکرد در روح. و آن سه سطح از عملکرد، آن سه عنصر، به ترتیب عبارتند از عقل، روح، ترجمه‌ها اغلب می‌گویند روح، اما روح در اصطلاح ما یک کلمه بی‌معنی است. اگر از روح در یک زمینه الهیاتی صحبت می‌کنید، به یک موجود غیرمادی فکر می‌کنید.

این چیزی نیست که او اینجا درباره‌اش صحبت می‌کند. اگر درباره روح در چارچوب تفکر آلمانی و اروپایی صحبت کنید، درباره فعالیت فرهنگی صحبت می‌کنید. حیات روح، حیات فرهنگ است.

و این چیزی نیست که او اینجا در موردش صحبت می‌کند. فکر می‌کنم نزدیک‌ترین چیزی که می‌توانم به آن بگویم، عنصر سرزندگی است. شجاعت.

ابتکار عمل. انگیزه. به این معنا، عامل انگیزشی.

ما گاهی اوقات می‌گوییم اراده، اما بعد تمایل داریم مفهوم اراده را به سادگی به انتخاب کردن محدود کنیم. بنابراین عنصر سرزندگی، می‌دانید که یک اسب سرزندگی چگونه است. همیشه برای رفتن خیز برمی‌دارد، انرژی زیاد، انگیزه زیاد، ابتکار عمل زیاد.

عنصر شور و نشاط. و سپس سوم، عنصر اشتها. اشتها، امیال، خواسته‌ها.

و من پیشنهاد می‌کنم که اینها سه سطح از روح با فعالیت‌های متناظر هستند. زیرا کاملاً بدیهی است که حیوانات دارای امیال و خواسته‌هایی هستند.

اشتها. محرک‌های غریزی. و غیره.

و شما می‌توانید از یک اسب سرزنده صحبت کنید، اما نه یک اسب عاقل. بنابراین، از آنجایی که روح کلمه‌ای است که برای همه موجودات زنده به کار می‌رود، وقتی در مورد انسان‌ها صحبت می‌کنید، باید تشخیص دهید که سطحی از روح در انسان‌ها وجود دارد که در سایر موجودات زنده وجود ندارد. و آن سطح مشخصاً انسانی از روح، عقلانی است.

بنابراین در این سه سطح از روح، سه عنصر، اگر دوست دارید، این عقلانیت است که روح انسان را متمایز می‌کند. وقتی به ارسطو می‌رسیم، می‌بینیم که او از روح عقلانی به عنوان متمایز از روح حساس، روحی که مانند حیوانات دارای تجربه حسی است، صحبت می‌کند. بله.

اما این سه عنصر، سپس، و به شیوه‌ای خاص، از آنجا که روح و بدن در این زندگی متحد هستند، او این سه عنصر را در قسمت‌های مختلف بدن قرار می‌دهد. به طوری که عقل، بدیهی است که در سر قرار خواهد گرفت. شور و شوق، در سینه، جایی که قلب با هیجان و انتظار و انرژی تند می‌زند.

و اشتها در معده، روده‌ها، احشاء و دل و روده، تحت تأثیر احساسات ما قرار می‌گیرند. بنابراین، اگر دوست دارید، این نوع روانشناسی ابتدایی اوست. اگر با آن آشنا باشید، نوعی پیش‌درآمد روانشناسی سه قوه‌ای است که در قرن هجدهم توسعه یافت.

عقل، اراده و احساس، شیوه‌ای بود که آنها در مورد آن صحبت می‌کردند. اما این پیش‌بینی آن است، با آن یکی نیست. حال، از آنجایی که این سه عنصر روح هستند، متناظر با هر یک از سه عنصر، فعالیت‌های مناسب آن وجود دارد.

و این خوب و مناسب است. این غایت است، این هدف است. این یک هدف طبیعی است.

این خیر طبیعی است. می‌بینی؟ جایی که غایت، هدف عقل در رشدش، رسیدن به خرد است. خیر، آرمان برای انسان‌های بارآده، شجاع بودن است.

و خیر، عملکرد صحیح اشتها، اعتدال است. یا به اصطلاح، خویش‌داری. و از این طریق، او یک اخلاق را شناسایی و شروع به توسعه آن می‌کند.

چون اینجا سه فضیلت وجود دارد. سه تا از چهار فضیلت کلاسیک یونانی. حال، به خاطر داشته باشید که در تصویر کلی، یونانیان به این مفهوم وحدت منظم با ایده عدالت کیهانی علاقه‌مند هستند.

کیهانی که چنان هماهنگی، تعادل و وحدت منظمی دارد که می‌توانید آن را یک جهان عادلانه، عدالت کیهانی بنامید. و یک دولت-شهر که به طور هماهنگ منظم و متحد است، بنابراین می‌توانید آن را یک جامعه عادلانه بنامید. به همین ترتیب، یک انسان، یک فرد، که عناصر زندگی‌اش، روحش، چنان هماهنگ و متعادل است که می‌توانید او را یک فرد عادل بنامید.

بنابراین، انسان عادل کسی است که این سه عنصر در او وظایف مربوط به خود را به درستی انجام دهند، در نتیجه، شما یک زندگی هماهنگ و منظم خواهید داشت. و برای انجام صحیح وظایف آنها، عقل، البته، خرد، باید حاکم باشد.

یعنی باید هدایت کند، به افراد با روحیه راهنمایی بدهد. تا افراد با روحیه بدون دلیل و منطق به هر سو نگریند، بلکه توسط دلیل هدایت شوند و جهت داشته باشند. انرژی بی‌کران بدون جهت منطقی، دردسرساز است.

انرژی بی‌کران بدون جهت‌گیری عقلانی، تمایل دارد تحت کنترل احساسات، شور و اشتیاق و امیال قرار گیرد. می‌بینید. و بنابراین، فرد با روحیه باید توسط عقل هدایت شود، و سپس فرد با روحیه می‌تواند انرژی‌های خود را به گونه‌ای که به طور عقلانی هدایت می‌شود، در کنترل اشتها به کار گیرد.

کنترل اشتها. و دغدغه‌ی اصلی که در سراسر کتاب جمهوری افلاطون وجود دارد، این پرسش است که چگونه در یک جامعه‌ی عادلانه، می‌توانیم امیال، اشتها و منافع شخصی انسان را کنترل کنیم؟ این مسئله‌ی بزرگی برای اندیشه‌ی سیاسی است. چگونه می‌توانیم از کنترل خارج شدن خودخواهی جلوگیری کنیم؟ و

این هنوز با ماست، چه در مورد صنعت بانکداری صحبت کنیم و چه در مورد مشکلات توزیع مراقبت‌های بهداشتی در آمریکا.

مگر کوپری یا جانسون نبود که دوشنبه شب گفت هر پنج عنصر موجود در تصویر مقصرند؟ منفعت شخصی از کنترل خارج شده می‌بینید. سوال بزرگ این است

،خب، این تحلیل او از روح انسان است. حالا، مقالاتی که من جمع‌آوری کردم، طرح کلی شما از فایدروس باید نشان دهد که شما همه چیز را در مورد آن می‌دانید. چون در حالی که او این موضوع را به این شکل در جمهوری مطرح می‌کند، در فایدروس، در آن اسطوره اسب‌های بالدار، منعکس شده است

یادت هست؟ اینجا ارابه‌ای است که توسط دو اسب بالدار کشیده می‌شود، و توسط یک ارابه‌ران هدایت و رهبری می‌شود، و به سمت چشم‌انداز بی‌وقفه، بی‌مانع و پیوسته خورشید، با تمام درخشش و زیبایی‌اش، اوج می‌گیرد. مشکل این است که یکی از اسب‌ها همیشه سرکش است، به دنبال این، آن و دیگری، هر چه می‌خواهد، می‌دود. می‌بینی؟

اشتها و اسب دیگر قدرت کنترل آن را دارد. اما در هدایت تیم، که هنری است که در جامعه مدرن چیزی از آن نمی‌دانیم، هدایت تیمی از اسب‌ها

آیا کسی اینجا تا حالا اسب نرانده؟ خب، یک، دو، توجه کنید که آنها شهروندان مسن هستند. به من گفته شده که در راندن یک اسب، باید رهبری را به کسی بدهید که ذاتاً اسب پیش‌تاز است، کسی که قدرت کنترل . بقیه را دارد. ابتکار عمل را به دست می‌گیرد

بنابراین ارابه‌ران نماد عقل است. هدایت صحیح تیم، اسب سرزنده را هدایت می‌کند، اسبی که قادر به کنترل و هدایت است، این اصطلاح اسب پراشتیاق است. به طوری که آن چیز نه تنها قادر به شناور ماندن است، بلکه می‌تواند پیشرفت کند

و البته، به یاد داشته باشید که وقتی آنها اشتباه می‌کنند، به زمین می‌افتند. و اگر واقعاً به زمین بیفتند، باید همه چیز را دوباره شروع کنند، و اگر چنین باشد، زندگی دیگری را آغاز کنند. تصویر تناسخ‌های متوالی

بنابراین، اسطوره‌ی ارابه‌ران، شیوه‌ی بیان او درباره‌ی مبارزه‌ی روح انسان است. تلاش برای خیر. خب، پس روح سه‌گانه توجه او را به خود جلب می‌کند

و توجه داشته باشید که روح، بر این اساس، صرفاً یک موجود منفعل نیست که به شرایط محیطی واکنش . نشان دهد. روح، موجودی فعال است که به دنبال هدف، خیر و غایت خود می‌گردد. روح هدف‌گرا است

غایت‌شناختی. خب، نکته‌ی باقی‌مانده در مورد روح، ماجرای دو عشق است. این موضوع در بحث تدرها به طور ضمنی مطرح شده، اینطور نیست؟ اینکه اگر اشتها معطوف به آنچه در پایین است باشد، به پایین می‌روی.

گهواره نوزاد و همه چیز می‌بینی. اما اگر عشق، اگر میل، معطوف به چیزهای بالا باشد، می‌بینی، به لطف هدایت عقل، با چشمانی به آن اشکال ایده‌آل و در نهایت به شکل خیر، آنچه خود زیبایی است، می‌بینی. چشمانی به هدف، چشمانی به جایزه، آنگاه پیشرفت می‌کنی

دو عشق متفاوت. کلمه‌ای که او برای عشق در هر دو مورد استفاده می‌کند، اصطلاح اروس است. میل و هوس.

سوال این است که شما چه آرزویی دارید. چه می‌خواهید. بالاترین آرزو چیست؟ والاترین آرزو.

عشق والا. عشقی که عشق‌های دیگر به آن کمک می‌کنند و از آن سرچشمه می‌گیرند. والاترین عشق چیست؟ و این موضوعی است که نویسندگان مسیحی به آن پرداخته‌اند.

سنت آگوستین. آیا کسی از شما اعترافات او را خوانده است؟ اگر نخوانده‌اید، بخوانید. می‌دانید، وقتی جمهوری را تمام کردید، بروید و اعترافات را بخوانید.

و، می‌دانید، می‌توانید آن را به عنوان یک اثر کلاسیک از زندگی معنوی بخوانید. در واقع، این زندگینامه فلسفی و همچنین معنوی اوست. اما اگر یک برداشت بزرگ از خواندن اعترافات آگوستین داشته باشید، این است که او بین دو عشق گیر کرده است.

او بین دو عشق گیر کرده است. این کاملاً منعکس کننده تصویر افلاطونی است. اما هر کدام از این عشق‌ها که باشد، در هر صورت، عشق روح است که فرد را به حرکت در می‌آورد.

ما بیشتر از همه تحت تأثیر چیزی قرار می‌گیریم که دوستش داریم. خواهید دید. بنابراین برای درک تصویر افلاطون از روح و زیارت آن، باید به رابطه بین دانش و عشق توجه کنید.

گفتم با هدایت عقل، اما با انگیزه عشق. متوجه این دو شدید؟ خواهید دید. در آثار افلاطون عباراتی وجود دارد که برخی افراد را به این باور رسانده است که، به گفته افلاطون، اگر بدانی چه باید بکنی، می‌توانی آن را انجام دهی.

حال، این در مورد افلاطون به طور کلی صادق نیست. دانستن خیر کافی نیست. تا زمانی که خیر را دوست نداشته باشید، در انجام آن مشکل خواهید داشت.

خواهید دید. بنابراین سوالی که باید مطرح شود وقتی که به صحبت در مورد بهبود روح می‌رسیم این است که چگونه می‌توان مردم را به دوست داشتن خوبی‌ها واداشت؟ نه تنها خوبی‌ها را شناخت، بلکه خوبی‌ها را دوست داشت. این یک سوال حیاتی است.

و می‌بینید که او اینجا درباره چیزی صحبت می‌کند که ما آن را ارزش می‌نامیم. پرورش ارزش‌ها. انتقال ارزش‌ها.

آموزش ارزش. کلمه ارزش می‌تواند به عنوان اسم عمل کند. این آرمانی است که ما می‌گوییم باید دنبال کنیم.

اما کلمه ارزش می‌تواند به عنوان فعل نیز عمل کند. برای چیزی ارزش قائل شدن. چیزی را دوست داشتن.

برایش ارزش قائل شدن. آن را خواستن. آرزویش کردن.

خواهی دید. و افلاطون هر دو را گیر انداخت. باید خوبی را بشناسی، اما باید خوبی را دوست داشته باشی.

هر دو . حال، واضح است که این ارباب‌ران است که هدایت را می‌دهد . اما این عقل به معنای واقعی کلمه نیست که قدرت کنترل امیال وحشی را دارد .

از آن اسب رام نشده . بنابراین، برداشت افلاطون از حیات روح، برداشتی صرفاً عینی یا مبتنی بر واقعیت نیست . برداشتی صرفاً نظری نیست .

باید چیزی بیش از این باشد . چیزی که افلاطون از آن صحبت می‌کند، ذهن است ، عقلی که سرشار از شگفتی است . خواهید دید .

سرشار از شگفتی . او نه از دانستن، بلکه از تأمل سخن می‌گوید . تفکر تأملی والاترین نوع تفکر است .

حالا، این فقط توانایی حل معادلات نیست . اثبات‌های منطقی را انجام دهید . با دیالکتیک دوستانتان را سر ذوق بیاورید .

نه، تفکر نه تنها تشخیص خوبی است ، بلکه لذت بردن از آن نیز هست . خواهی دید . در مورد آن تأمل کردن .

در موردش فکر کردن . به آن نگاه کردن . در آن غرق شدن .

سرگردان . در حیرت ایستاده . می‌دانید، این همان تجربه‌ای است که ما در مواجهه با زیبایی طبیعی به دست می‌آوریم .

آیا قبلاً در مورد این صحبت کرده‌ام؟ در مواجهه با زیبایی طبیعی؟ نه . من یک مورد را در جنگ جهانی دوم به یاد دارم . روی عرشه بالای یک کشتی نظامی جایی در سواحل ایسلند .

یک روز نوامبر . برای اینکه ما را از شرارت دور نگه دارند، ما را به نگهبانی ایستاده در عرشه بالا گذاشتند . هیچ‌وقت نفهمیدم چرا از چه چیزی محافظت می‌کردیم .

فکر می‌کنم فقط برای این بود که ما را از شیطنت دور نگه دارند . اما یادم می‌آید که آنجا روی عرشه بالای این کشتی نظامی نگهبانی می‌دادم . کشتی مسافربری کونارد تبدیل شده .

نیمه شب . آسمانی بی‌ستاره . سرمای قطب شمال .

سازه‌ی فوقانی کشتی به آرامی در برابر آسمان شب تاب می‌خورد . هیچ نوری در هیچ کجای کشتی یا هیچ جای دیگری دیده نمی‌شد . بالاخره شماها .

می‌دونی ، و فقط اونجا ایستاده بودم و با حیرت محض به اون نگاه می‌کردم . تا جایی که چشم کار می‌کرد . ستاره، ستاره، ستاره .

به آرامی روبنای کشتی را حرکت می‌دهید . خب، آن موقع است که ذهن شما پر از شگفتی می‌شود . تحسین

حس شگفتی . نمی‌گویم لذت . چون راستش را بخواهید، در اعماق آگاهی‌تان، از خودتان می‌پرسید که در تاریکی چه چیزی وجود دارد .

اما جای تعجب است. این همان نگرشی است که افلاطون به دنبال آن است. نگرشی که ذهن باید داشته باشد.

در مورد خوبی. شما می‌گویید، خب، به نظر می‌رسد یک نوع شگفتی مذهبی است. بله.

و این همان چیزی است که نویسندگان یهودی، مسیحی و مسلمان به آن پی بردند. می‌بینید، در توسعه ادبیات عرفانی قرون وسطی. آنها شگفتی تأمل‌برانگیز خدا را بر اساس تأمل افلاطونی توصیف کردند.

خب، سرشار از شگفتی، سرشار از عشق به خوبی‌ها. ببینید، به خاطر داشته باشید که فضیلت عقل فقط دانش نیست. به معنای اطلاعات انباشته یا چیزی شبیه به آن.

این خرد است. خردی که نه تنها از کسب دانش، بلکه از لذت تعمق در خوبی‌ها حاصل می‌شود. به طوری که دنبال کردن خوبی‌ها بخشی از وجود شما می‌شود.

حکمت. خب... حکمت به نوعی تشخیص تبدیل می‌شود. یک ظرفیت تمرین‌شده برای قضاوت‌های درست.

در موارد خاص. با اعتقاد اخلاقی یا زیبایی‌شناختی، بسته به مورد، اخلاقی یا زیبایی‌شناختی. و ذهنی که سرشار از آن نوع شگفتی و خرد است، به طور طبیعی عنصر سرزنده را هدایت می‌کند و اشتها را کنترل می‌کند.

بپرسید این Thedrus افکار خود-منضبط. می‌بینید. خب، چیز دیگری که فکر می‌کنم ممکن است در مورد است که... آن بخش طولانی و خسته‌کننده‌ی پایانی در مورد فن خطابه چیست؟ انواع و اقسام کارکردهای فن خطابه.

می‌دونی، یه مدتی با خودم می‌گم نه، بذار اونا رو با اون بخش آخر اذیت نکنم. بعد تصمیم گرفتم که انجام دادنش نه تنها یه تمرین خوب برای انضباط نفس برای روحه، بلکه می‌تونه وسیله‌ای برای تقویت یا تحکیم... این درک باشه

اینکه بین خطابه و دیالکتیک تفاوت وجود دارد. می‌بینید. خطابه بدون دیالکتیک ابزاری برای ارضای امیال است...

حیله‌گر. راهی برای رسیدن به خواسته‌هایتان. شش درس آسان در مورد چگونگی پیروزی در بحث، جلب دوستان و نفوذ در افراد.

نه، اگر قرار است بلاغت از آن نجات یابد، باید به واسطه‌ی عملکرد دیالکتیک باشد. پرورش خرد. و بنابراین ما در تفکر خود در مورد افلاطون، به جایی که او با روان‌گرایان آغاز کرد، یک چرخه‌ی کامل می‌رسیم.

معرفت‌شناسی او. ما به شناخت آرمان‌ها از طریق دیالکتیک نیاز داریم. در پرتو این نوع ملاحظات است که... فیثاغورسیان

فیثاغورثیان، شاید خود فیثاغورث، اصطلاح فلسفه را ابداع کردند. به معنای واقعی کلمه، فلسفه چیست؟ عشق به خرد است. می‌بینید؟

حالا، یک نکته. همین الان گفتم که عشق برای افلاطون همان اروس، میل و هوس است. آه، اما این یک اصطلاح دیگر است.

نه اروس، بلکه فیلتو، فیلیا، اسم. و فیلتو نوعی عشق دوستانه است. جایی که چیزی را به خاطر خود آن دوست دارید.

نه از روی خواستش. برای تو. بلکه به خاطر خودش، تو دوستش داری.

... دوستی یعنی همین. و فلسفه، عشق به خرد به خاطر خود خرد است. یا اگر دوست دارید، به خاطر خیر.

نه به عنوان یک امر اشتهاآور. نفع شخصی. عشق به خرد.

خب، تا اینجا نظری دارید؟ بله، روث. برداشت من این است که روح افلاطون به طبقات مختلفی تقسیم شده است. وقتی شما در مورد درک خوبی و دوست داشتن شگفتی صحبت می‌کنید، آیا می‌توانید بگویید که این نوعی مسئله ایمان است، بسته به اینکه کدام روح وارد وجود ما شده است؟ نه، نگوید کدام روح وارد وجود شما شده است.

تو روحی هستی که یه بدن داره، نه بدنی که یه روح بیگانه بهش تعلق داره. نه، چیزی که هستی، چیزی که بودی. آره، خب، این روشیه که ارواح بازیافت میشن.

کلمه عجیبی است، نه؟ بازیافت ارواح. می‌بینی، نحوه‌ی کار آن، مسئله‌ی پاداش و مجازات است. بنابراین اگر در این زندگی دختر خوبی باشی، ممکن است در زندگی بعدی فیلسوف شوی.

بله، و هیچ منطقی وجود ندارد که همه ما از یک نقطه شروع کنیم. در زیارت. چون اگر در مقیاس یک تا ده، ببینید، در یک وجود قبلی، شما از سه به چهار رسیده‌اید.

بسیار خب، احتمالاً در زندگی بعدی شروع بسیار بهتری نسبت به زمانی که از پنج سالگی شروع می‌کردید و به چهار سالگی می‌رسید، خواهید داشت. صرفاً به این دلیل که هر دوی شما در نهایت به چهار سالگی رسیدید، لزوماً به این معنی نیست که دفعه بعد هم با همان وزن شروع خواهید کرد. اما آیا مفهومی به نام سرنوشت وجود دارد؟ نه، من آن را سرنوشت نمی‌نامم.

سرنوشت به چیزی کور اشاره دارد. یادتان هست وقتی درباره شاعران یونانی، نمایشنامه‌های یونانی و غیره صحبت می‌کردیم، مفهومی از سرنوشت به عنوان چیزی کور وجود داشت.

اما به تدریج جای خود را به مفهوم عدالت کیهانی داد. و این، در نظر افلاطون، مفهوم عدالت در عمل است، نه سرنوشت کور. حدس می‌زنم وقتی او در مورد ارواح صحبت می‌کرد و اینکه آنها در وجود آسمانی خود با کدام خدا مرتبط هستند، برایم روشن نبود.

مفهوم سقوط روح در آثار افلاطون می‌تواند دو معنای متفاوت داشته باشد. می‌تواند به معنای زوال اخلاقی شما باشد. یا می‌تواند صرفاً به معنای واقعیت تجسم یافتن باشد.

و از دست دادن آزادی‌هایی که این به همراه دارد. اما نه، این بخشی از تصویر عدالت کیهانی است. بگذار ببینم، رایان.

داشتم سعی می‌کردم دو کاربرد متفاوت نحوه‌ی ترکیب فیلسوف و این اروس برای حقیقت را با هم تطبیق بدهم. این دو تا حدودی متناقض به نظر می‌رسند، اما به نظر می‌رسد هر دو در فلسفه‌ی او نکات مثبتی

واقعی هستند. خوب، اگر در این مقیاس، شما اینجا هستید و اروسی برای حقیقت دارید، ممکن است اروسی از سر منفعت شخصی به نظر برسد.

زمانی که به اینجا می‌رسید، باید کمتر خودخواهانه و بیشتر از نوع شکست باشد. اینطور نیست که اروس به خودی خود بد باشد. اما به جای اینکه با توسعه فضیلت همراه باشد، شما از خوبی به خاطر خود آن لذت می‌برید.

تفاوت بین، و این یک تمایز ارسطویی است، بین آنچه ذاتاً خوب است و آنچه از نظر ابزاری خوب است را درک کنید. خیر ذاتی چیزی است که به خاطر خودش مطلوب است. خیر ابزاری به خاطر چیز دیگری مطلوب است.

مفهوم اروس می‌تواند صرفاً برخورد ابزاری با همه چیز باشد. می‌تواند باشد. لزوماً اینطور نیست، اما می‌تواند باشد.

در حالی که فیلیا به معنای برخورد ابزاری با چیزها نیست. دوستی با فرد به عنوان یک ارزش برای خودش و که به طور خاص در مورد دوستی است، گفتگو می‌کند (lysis) رفتار می‌کند. او با نحوه‌ی لیز

و شاید بخواهید آن را بخوانید تا تضادی با سمپوزیوم پیدا کنید. در سمپوزیوم، دو عشق را در تضاد می‌بینید. در سخنرانی‌های اولیه، همه چیز اروس از نوع سطح پایین است.

و سپس وقتی سقراط سخنرانی پایانی خود را ایراد می‌کند، موضوع عشق به خود زیبایی، خرد و غیره است. اما در رساله، او درباره چیهستی دوستی صحبت می‌کند. دوستی چیست؟ و عشق به آن معنا

و او از هنر شایسته‌ی عاشقان، از فعالیت شایسته‌ی عاشقان، به عنوان دیالکتیک صحبت می‌کند. دیالکتیک، بله. زیرا دوستی، آنطور که او آن را درک می‌کند، جستجوی مشترک خرد است.

از خوبی‌ها. به خاطر خودش. دوستی یعنی همین

عدم تمایل به یکدیگر. اگرچه ممکن است این میل وجود داشته باشد. اما چیزی که آن را به طور مشخص دوستی می‌کند، به معنای او، این است که شما در جستجوی خرد به هم می‌پیوندید.

در جستجوی خیر. گاهی اوقات باید سمیناری در مورد دوستی برگزار کنیم. ارسطو مطالب زیادی در مورد دوستی دارد.

این مفهومی است که این روزها، به نظرم، آن را بی‌اهمیت جلوه داده‌ایم. و در نتیجه، چیزهای خیلی زیادی را از دست داده‌ایم. بسیار خوب، بیایید به آخرین مورد از این مضامین برسیم.

بیشتر به اخلاق می‌پردازم. قطعاً، اندیشه سیاسی او. بیشتر درباره زیبایی‌شناسی

در واقع، هر چیزی که به دغدغه اصلی او، یعنی بهبود روح، کمک کند. و روح ارزشمند است، مورد توجه است، زیرا جاودانه است، برخلاف بدن. زندانی است، به پیشرفت‌های گسترده نیاز دارد، به رهایی نیاز دارد.

ایده‌آل روح، در جستجوی عشق به خوبی، این است که مانند خوبی باشد. شبیه خوبی بودن، شبیه بودن به صورت خوبی است. و از آنجا که در برخی از نوشته‌های بعدی‌اش، صورت خوبی را با خدا یکی می‌داند، شبیه خوبی بودن، شبیه خدا بودن است.

و در جایی هست که او از تقلید از خدا صحبت می‌کند. که عبارت دیگری است که در زبان معنویت مسیحی رواج یافته است. توماس آکمپیس، در قرون وسطی، اثری نوشت که به اثری کلاسیک در مورد تقلید از مسیح تبدیل شده است.

می‌بینید، تقلید از خدا موضوع اصلی افلاطون است. حالا، چطور ممکن است چنین چیزی ممکن باشد؟ خب، بدیهی است که منظور پرورش فضایل است. فضایی مانند خرد، شجاعت، خویش‌داری، عدالت و سایر فضائل.

است که به معنای ساده یک ویژگی، یک برتری *arité* فضیلت چیست؟ اصطلاحی که او به کار می‌برد است. کیفیت، یک برتری.

به عبارت دیگر، داشتن فضیلت به معنای خوب بودن است. فلسفه افلاطون در درجه اول اخلاق تصمیم‌گیری درست نیست، بلکه اخلاق انسان درست بودن است.

این اخلاق، در تمرکز اصلی خود، اخلاق فضیلت است، نه اخلاق اعمال. فضیلت، تعالی روح است. روح زمانی فضیلت دارد که در عناصر خود، آن عناصر روح به عملکرد صحیح و طبیعی خود دست یابند.

می‌بینی. و آن عملکرد به یک عادت و خوی روح تبدیل می‌شود. اعتدال

شجاعت. خرد. یا اگر منظورتان از فضایل دیگر است، احترام به دیگران

و غیره. و در برخی از گفتگوهایش، او این سوال را بررسی می‌کند که چه رابطه‌ای بین فضایل مختلف وجود دارد. آیا این فقط یک ترکیب گل و بلبل است، مانند یک کیسه تپله؟ یا نوعی وحدت منظم بین فضایل وجود دارد؟ می‌بینید؟

پاسخ او در جمهوری این است که بله، عدالت وحدت منظم فضایل است. و عدالت زمانی حاصل می‌شود که روح تحت حاکمیت عقل باشد و غیره. پس نقش لذت، جایگاه لذت، در زندگی خوب چه می‌شود؟ و افلاطون در دو تا از دیالوگ‌هایش، گورگیاس و فوبوس، حداقل در آن دو، به این موضوع می‌پردازد.

گورگیاس و فیلبوس. و در حالی که او این تصور را که لذت بالاترین خیر است رد می‌کند، همچنان لذت را خیر می‌داند. یک خیر.

اما نه بالاترین خیر. این موجود شهوت‌پرست و خودخواه است که همیشه در تلاش برای ارضای خواسته‌های خود است که لذت را بالاترین خیر می‌داند. این همان چیزی است که به عنوان لذت‌گرایی شناخته می‌شود.

بالاترین هدف، لذت یا هدون است. و افلاطون لذت‌گرایی را به عنوان دیدگاهی اشتباه در مورد آنچه برای انسان‌ها خوب است، مورد انتقاد قرار می‌دهد. انسان‌ها چیزی بیش از موجوداتی صرفاً شهوت‌پرست هستند.

و در نتیجه، لذت والاترین خیر نیست. اشتها والاترین بخش روح انسان نیستند. بنابراین ارضای اشتها والاترین خیر نیست.

لذت‌گرایی یک اشتباه است. و او اشاره می‌کند که لذت‌ها، البته نه همه آنها، در هر صورت خوب هستند. لذت‌های خوب وجود دارند، لذت‌های بد هم وجود دارند.

و تا جایی که ما در مورد انواع مختلف لذت‌ها قضاوت اخلاقی می‌کنیم، نمی‌توان گفت که خود لذت، خیر است. باید خیری وجود داشته باشد که لذت بر اساس آن قضاوت شود. حال، در روانشناسی اخلاق، واقعیت این است که لذت‌های والاتر و غنی‌تری وجود دارند.

لذت‌های تفکر. لذت‌های حیات ذهن. واقعیت این است که لذت، محصول جانبی فعالیت‌های والاتر است.

یک محصول جانبی فعالیت که به پایان می‌رسد، که تاج زندگی خوب را بر سر می‌گذارد. این نوعی تزئین روی کیک است، نه خود کیک. این یک محصول جانبی است، نه خود هدف.

بنابراین افلاطون اساساً همان دیدگاهی را در مورد جایگاه لذت دارد که مثلاً در کتاب جامعه می‌بینید. در آنجا مرد خردمند می‌گوید هر چه دلم می‌خواست، از آن خودداری کردم. همه‌اش غرور و آزرده‌گی روح بود.

می‌بینی، زیر آفتاب هیچ سودی نبود. با این حال، از سوی دیگر، هیچ چیز بهتر از لذت بردن از چیزهای خوب به عنوان مواهب الهی با خرد نیست، و تشخیص اینکه لذت بردن از آنها می‌تواند از طریق عشق به خوبی‌ها باشد.